

مصاف «ملت مبعوث» با «خائنان منحوس»



محمود حبیبی کسینی
شاعر و نویسنده

این روزها با هر صدای انفجار، صدای چاوشی در سرم می پیچد که: «خائن همیشه بوده و هست». در ذهنم خائنان بدنام تاریخ ایران را مرور می کنم و به خودم دل داری می دهم که: بله! در مقابل بی شمار وطن پرستان و فدائیان ایران، معدود خائنانی همیشه بوده اند و هستند! اصلاً انکار دست این مادر پیر ما - ایران خاتون - نمک ندارد. این جاله ها و لکاته ها و رقاصه ها را نگاه کن! تک تکشان تا خرخره نمک این خواتن را خورده اند و نمکدان به سر مام میهن کوفته اند و سر و نمکدان را با هم شکسته اند و با پای کوبی و دست افشانی بر پیکر شهیدان وطن به زخم میهن نمک می پاشند. تا مگر نمکی که خورده اند را پس دهند. خصم، خصم است و طبیعتش خصومت. اما از خودی زخم خوردن کاری تراست. زیر بمباران، دیدن رقص و پای کوبی خیل متلا آریایی های فرنگی! و کل کشیدن اندک متلا آریایی های از فرنگ جامانده! از خود بمباران هم دردناک تر است. این روزها این گرادادن ها، این کل کشیدن ها، این رقصیدن ها، این به جانین بین المللی عمو عمو گفتن ها و این هم دست اجنبی و هم داستان دشمن شدن ها را که می بینم، حس می کنم انکار باز هم شغاف - آن نابردار کبیزک زاده - کینه رستم دستان را در دل پرورنده و پادشاه نابه کار کابلیستان هم دست و هم دسیسه شده ویل زابلستان را به نخچیر نیرنگ کشانده و در چاه مرگ افکنده. غافل از اینکه رستم نیمه جان پیش از آنکه روان به یزدان بازپس دهد، به تیر داد تن شغاف را به چناری کهن می دوزد و جانش می ستاند. و آنگاه که خبر رستم به زابل می رسد، پور غیورش - فرامرز - به خون خواهی پهلوان ایران، کابلیستان و شاه بد خواهش را به خاک و خون می کشد و جنازه شاه و شغاف را به آتش خشم می سوزاند. آن چنان که از آن دودمان کس به کابل نماند. انکار باز هم اسکندر و ارتش مقدونی پس از فتح بابل و شوش، به ساتراپ پارسه رسیده و در تنگه دریند پارس به سد دفاعی رسوخ نایدیر آریوبرزن - آن سردار نژاده ایرانی - برخورد و گیر افتاده و چیزی باشکست فاصله ندارد. اما لی بانی - چوپان خائنی که کاش مانند گوسفندان لب بر لب دوخته بود یا به قدر سنگ گله اش وفاداری آموخته بود - راه دور زدن کوهستان را به اسکندر نشان می دهد. تا ارتش مقدونی از چند جهت سپاه ایران را محاصره کند و آریوبرزن و یارانش پس از مقاومتی دلاورانه کشته شوند و آخرین سد دفاعی ایران هم فروریزد. شکستی که به پیش از دو سده استیلای مقدونیان بر ایران زمین می انجامد. غافل از اینکه اسکندر پس از فتح پارسه، دستور می دهد لی بانی چوپان را با دافرهی بسزا دهند و به سزای خیانت به سرزمین خویش خونش بریزند.

انگار باز هم چنگیز خون ریز پشت دروازه بخارا گیر افتاده و با شامورتی امان نامه، نامرد مردمان بخارا را فریخته تا به جان

همشهریان خود بیفتند و خون مظلومان بریزند و دروازه شهر بر مغول بگشایند و خانه و خانمان را در طبق بی ناموسی تقدیم قوم متجاوز کنند. غافل از اینکه چنگیز پس از فتح شهر، می گوید که کسی که وطن خود را بفروشد اعتمادی نیست؟ و نخست خود این نامردمان وطن فروش را از دم تیغ می گذرانند. انکار باز هم ابراهیم خان کلانتر - آن نوسی بدنام و بدمرام - بر لطفعلی خان زند بی نوا شوریده، علم خیانت برافراشته و دروازه شیراز را گشوده و تاج و تخت ایران را به آن خواجه خون خوار تعارف می زند. غافل از اینکه چند سال بعد، فتحعلی شاه شاپاش و پادشاه این خوش رقصی را نثارش می کند و ابراهیم خان و قاطبه تخم و ترکه اش را طعمه تیغ جلدان خود می کند. انکار باز هم میرفتح تبریزی از خدا بی خبر،

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز

سال هفدهم ۲۲ فروردین ۱۴۰۵ ۲۲ شوال ۱۴۴۷ شماره ۲۳۳۲

مدیرمسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵ شماره تماس: ۰۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴ ۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

Mashhadchehreh.ir Photosahr.ir

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر: ۱۱:۳۲:۳۵
- غروب آفتاب: ۱۸:۰۱:۴۶
- اذان مغرب: ۱۸:۲۰:۲۵
- نیمه شب شرعی: ۲۲:۴۸:۲۹
- اذان صبح فردا: ۰۳:۳۵:۱۳
- طلوع آفتاب فردا: ۰۵:۰۳:۲۴

بیدارنگاهی روزهای جنگ

چیز زیادی و دیگر هیچ

بلی، انسان جایز الخطاست. البته برخی حکما گفته اند نگویید جایز الخطا و بگویید اجزن الخطا. یعنی نگویید جایز است انسان خطا کند، نگویید انسان اجزن خطا کند، بگویید انسان ممکن است خطا کند. به هر تقدیر، چه ممکن و چه اجزن، آدمی خطا می کند، اما به حکم همین آدمیت، هرگاه دانست که خطا کرده، هرگاه فهمید که چیز زیادی خورده یا دارد می خورد، به حکم آدمیت شایسته است دست از خوردن بکشد و اگر به چیز زیادی خوردنش یز هم می داده و از آن فیلم هم می گرفته و در شبکه های اجتماعی منتشر می کرده، به حکم آدمیت شایسته است ببیندگانش را در جریان بگذارد که داشته چیز زیادی می خورده و بنا دارد دیگر نخورد.



امید مهدی یزدا
شاعر و نویسنده

این ها که گفتیم درباره آدمیازاد بود، خراز این قاعده مستثناست. خرتصور می کرد عموهایش ترامپ و نتانیا هو با هواپیماهایشان می آیند، کماندوهایشان را پیاده می کنند، کماندوها آخوند ها، سران نظام و فرماندهان سپاه را دستگیر می کنند و تحویل مردم می دهند. آن هایی را که نتوانسته اند به روسیه یا ونزوئلا یا کره شمالی فرار کنند. مردم هم که همه مثل خودشان چیزتخت و عرق خورند، آن ها را به سزای اعمالشان می رسانند. بعد شازده و اطرافیان با پرواز اختصاصی وارد میهن می شوند و سگان امورا در دست می گیرند. ایران به آزادی می رسد و نور بر تاریکی پیروز می گردد. خردارد می بیند عموهایشان که قرار بود ایران را به عظمت برسانند، حالا می خواهند ایران را به عصر حجر برگردانند. خر می بیند که هواپیماها روی بل و دانشگاه و کارخانه و خانه مردم بمب می اندازند. خر می بیند که در حمله، زن و مرد و کودک است که برپری می شود. خر می بیند که سران نظام و فرماندهان نظامی فرار که نکرده اند هیچ، تمام قد وسط میدان اند و تا پای جان در کار دفاع و اداره کشور، خر می بیند مردم را که هر شب با پرچم و بی هراس در خیابان اند.

خراگر آدم بود وقتی می فهمید درگیر چه خرتپی بوده، اعلام می کرد چیز زیادی خورده و دست از چیز زیادی خوردن برمی داشت. اما حیف، خرا آدم نیست. و دیگر هیچ.

گرام کردی

جای تو خوبه دخترم...

بسیاری از اهالی موسیقی دست به کار شدند و برای کشورمان تولید اثر کردند. از جمله محسن چاوشی، محسن نامجو، حامد همایون، پرواز همای و ...



برای تماشای موزیک ویدئوی «موهای خاکی» کد را اسکن کنید.



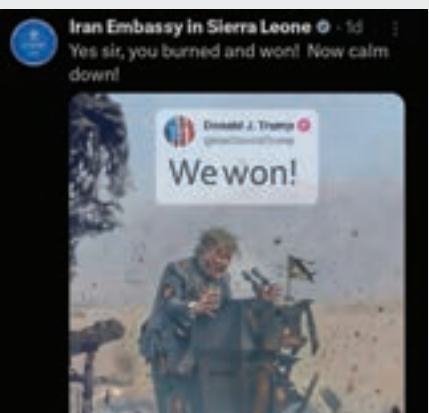
هم زمان با چهلم رهبر شهید انقلاب و دانش آموزان مدرسه شجره طیبه میناب، رضاصادقی با انتشار قطعه «موهای خاکی» یاد این عزیزان شهید را گرامی داشت. یاحاکاشانی، شاعر علیرضا افشار، تنظیم کننده وسینارمیت دوست، گرافیک این اثر موسیقایی است. صادقی پیش ترهم قطعه «خدا، مادر، وطن» را منتشر کرده بود که با استقبال گسترده مردمی همراه شد. صادقی با انتشار نماهنگ «موهای خاکی» در شبکه مجازی نوشت:

«تقدیم به چهلم بچه های میناب، موهای خاکی ... وطن را با نقشه نشان می دهند ... ما با اسم ها شناختیمش، اسم بچه های بی گناه میناب که یکی یکی کم شدند ... و هنوز، جای خالی شان روی قلب این خاک می سوزد؛ وطنی زخم خورده، اما استوار.»

پس از تجاوز رژیم صهیونی - آمریکایی به خاک کشورمان،

گرام کردی

بازنده واقعی



سفارت ایران در سیرالئون آفریقا، یکی از پست های true social ترامپ در media را که مدعی شده بود: «ما پیروز شدیم»، به انضمام کاریکاتوری از این جنایتکار جنگی منتشر کرده و به طعنه نوشته است: «بله آقا توستوختی و پیروز شدی، حالا خوشحال باش!» این پست در شبکه اجتماعی X بازدید و بازنشر میلیونی داشته است.

کوچه

فرا تر از بی وطنی؛ همدستی در جنایت!

است. آنچه می ماند، ایران است؛ با همه زخم ها و زایش هایش و آنچه به داوری زمان سپرده می شود، نام ها و ننگ هاست. آن ها که مرگ ایران را از زومی کنند و این آرزو را از دشمن دریوزه می کنند، نه تنها در معادله سیاست که در محک فرهنگ نیز مردود و منفورند. جهان، اگر بخواهد «ایرانی» را بشناسد.

باید در روایت رئیس سازمان CIA بخواند که می گوید: در ایران هرکسی که هر سلاح کوچکی داشت، به سمت ما تیر برزتاب کرد. بله، باید او را در لحظه های دفاع ببیند، در آنگاه که هر دستی، هر چند کوچک، برای حفاظت از خانه بلند می شود. حقیقت ایران، در همین ایستادگی هاست، در همین پیوند عمیق میان انسان و خاک و آن ها که از این پیوند بریده اند، هر چند چند برگ کاغذ، نامی و شناسه بر ایشان شناسنامه کرده باشد، در آینه فرهنگ، بی نام اند. ایران می ماند نه فقط به اتکای تاریخ که به پشتوانه مردمانی که هنوز معنای تعلق را می فهمند، و این فهم، بزرگ ترین سرمایه ای است که هیچ تندبادی، نتوان ربودنش را ندارد.

مطالعات فرهنگی، اینان فرا تر از دیاسپورا، آن سوتر از هر عنوانی، از بوم گرایی به بوم ستیزی رسیده اند. دیگر نامش بی وطنی است. بی وطنی، نه صرفا فقدان جغرافیاست، که فقدان تعهد است. هر ذره ای از خاک، از خود فروختگی بیزار است و این بیزاری، به قضایاتی فراگیر بدل می شود که در نگاه مردمان جهان نیز انعکاس می یابد.

بعد از این آتش بس، تا قیامت آتش به جان و دود در چشم خواهند داشت آن ها که برای فروپاشی تمدن ایران بزرگ به آدم های جنگ طلب اما کوچک دخیل می بستند. ادبیات دینی ما، همواره بر این نکته پای فشرده است که حب الوطن تنها یک شعار نیست، ترجمانی است از مسئولیت. مسئولیت در قبال مردمی که با آن ها نفس کشیده ایم، در قبال تاریخی که ما را ساخته است. این مسئولیت، در روزهای سخت، خود را آشکارتر می کند. آنکه می ماند و می سازد، در همین سختی ها معنا می یابد و آنکه می بُرد و می شکند، در همین بزنگاه ها شناخته می شود. این روزهای سخت، خواهد گذشت چنان که تاریخ، بارها از گردنه های دشوار گذشته

نوشید و برای خشکانیدن آن از دشمن دنی، هر روز اسند عاگرد؟ اینان، نه فقط در غلط ترین طرف تاریخ ایستاده اند، که تاریخ را هم با چشم فرو بسته نخوانده ورق زده اند. در منطق تربیتی این سرزمین، خطا، اگر با بازگشت همراه شود، هنوز در مدار امید می گنجد اما آنگاه که خطا به اصرار بدل شود و اصرار، به دشمنی و همکاری با دشمن، دیگر سخن از لغزش نیست، سخن از سقوط است.

سقوطی که انسان را از اختلاف نظر به همدستی در جنایت می کشاند. تلخ تر آنکه برخی، از این هم فراتر می روند، نه فقط در قامت سرباز دشمن، که در هیئت طلبکار جنایت، گویی کلماتشان، زوزه ای است که جامه واژه پوشیده، خواهش از تاجر مرگ تا مرگ را بر سر ایران و ایرانی بیارد. اینجا دیگر با یک خطای سیاسی طرف نیستیم، با نوعی از خود بیگانگی رادیکال روبه روییم که در آن، انسان نه تنها از سرزمین که از انسانیت خویش نیز فاصله می گیرد، هر چند بوزه شان به سنگ خورد و آتشی که با کینه افروخته شده بود با قدرت ایرانی خاموش شد اما بدنامی، سجل همیشگی بد خواهان وطن شد. در خوانش

تعلق خاطر فقط یک نسبت جغرافیایی نیست، ریشه ای است در جان، پیوندی است میان خاک و هویت، اینجا، حتی هیزم صحرا و خار بیابان، بی نام و بی نشان، حرمت زاد بوم خویش را پاس می دارند. خس و خاشاک هم، اگر زبان داشتند، به وقت خطر، به جانب خاک خود می ایستادند. این، منطق طبیعت است و شگفت آنکه گاه، برخی آدمیان از درک این منطق ساده نیز فرو می مانند. در ادبیات ما، از خاک بسیار گفته اند، نه فقط به عنوان ماده ای خاموش، که به مثابه «مادر»، آنکه از مادر می بُرد، نه به بلوغ که به بی ریشگی می رسد. اینجا است که مسئله، از یک انتخاب سیاسی فراتر می رود و به یک مسئله فرهنگی - هویتی بدل می شود؛ مسئله ای درباره فروپاشی نسبت انسان با ریشه های خویش. چگونه می توان در خاکی پایلید و سپس، در صف خصم همان خاک ایستاد؟ چگونه می توان از آب یک سرزمین



غلامرضا طباطبایی
نویسنده و شاعر



مجید ادیبی

حکایت وطن فروش هایی که سوخت موشک های دشمنان ایران را تامین کردند

کارتون شهر